



دیباچه «روضه المنجمین»

باز خوان: جویا جهانبخش

یادداشت باز خوان

روضه المنجمین کتابی است در دانش ستاره شناسی، به قلم یکی از ستاره شناسان پارسی زبان نیمه دوم سده پنجم هجری، شهردان بن ابی الخیر رازی. اوروضه المنجمین را به خواهش حکیم علی بن ابراهیم کرمانی نوشته و بر ابوالحسن احمد بن نسفی عرضه نموده که مورد تأیید قرار گرفته است. نزهت نامه علایی اثر دیگری از همین مصنف است.

روضه المنجمین نه تنها از دیدگاه تاریخ علم و آگاهیهای ستاره شناختی، که از دیدگاه زبانشناسی و واژه پژوهی هم سخت خورند رویکرد می باشد.

استاد اخوان زنجانی این اثر را در دست پژوهش دارند و قرار است چاپ منقحی از آن در سلسله منشورات «دفتر نشر میراث مکتوب» ارائه کنند.

در اینجا برای آشنایی متن دوستان، ما دیباچه کتاب را از روی چاپ عکسی یک دستنوشته قدیم آن (بنیاد دائرة المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش) باز خوانده، می آوریم.

این دیباچه کوتاه خود بتنهایی با محتویاتی که دارد -مانند اعتراض مصنف بر نگارش به «دری ویژه مطلق کی از تازی دشخوار ترست»- یک متن تاریخی شایان رویکرد به شمار می آید.

و اما دیباچه

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

سپاس خدای را که آفریدگار جهان است و روزی دهنده جانوران است؛ خدای بی همتای بی انباز دور از آز و نیاز، هر چه خواهد تواند و بودنی و نابودنی داند، نه او به چیزی و نه چیزی بدو ماند و کارها بر بهی و راستی راند؛ قادرست که عجزش نیست؛ پاکیزه و پاک از همه عیبها؛ از هر چه گویند و گفتند ملحدان اندر صفت او؛ اگر در طاعت

بندگی است طاعت گزاریم و عمر بر عمری نگذاریم و گر سوی بهی شتابیم بهترین مایه بیابیم؛ و درود و تحیات بر محمد مصطفی (ص) و یاران او پاکان و پاکیزگان تا جاودان، حسنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر.

گفتار اندر سبب این کتاب

واجب است بر خردمندان که در قدرتها [ای] ایزدی نگاه کنند و آفریدها [ای] گوناگون به چشم خرد بینند و بدانند که نهاد جهان و گردش آسمان و احوال که تأثیرات ستارگان پیدا همی آید چگونه است؛ که از دانستن و تمیز به مقصود توان رسید؛ و چون مدتی مرا پیش آمد از عطله و بر بیهوده عمر گذاشتن، وجهی دیگر ندانستم جز این کتاب را آغاز کردن اندر علم نجوم -هر چند که نه صنعت من است- تا مبتدی را از این فایده تمام بود و پایه پایه بر نسق همی رود که چون به آخر کتاب رسد، نام منجمی بر وی افتد و از بعد این هر کتابی که خواهد بیرون هیأت بدان تواند رسیدن و غرض و مراد خویش از آنجا بحاصل گردانیدن،

و بیشترین سببی اندر جمع این کتاب آن بود که بیشترین تصنیفها که همی بینم حشواز نکت افزون است و این را از چند سبب همی افتد و الا آنچه مؤلف دعوی آن کند که من چنان مشروح بگویم کی از اصل در بآستاد حاجت نیاید؛ و این محال اندیشه [ای] بود؛ چه بر همه حال تا نیاموزد ضبط معنی آن نتواند کردن.

دوم آنک چون فصلی همی گویند، علم خویش اندر آن بیبانه عرضه کند و پایه خویش بنماید تا لاجرم خواننده و متعلم ازین باز ماند و بدان نرسد.

سوم آنچه هر نوعی از چند تصنیف باز دست همی آید و بسیار همی افتد که متعلمی فصلی داند و لکن به وقت حاجت نداند کی آن هست یا نه؛ اما شبهت حاصل آید و اما به تکرار حاجت افتد.

استقامت و رجوعت و مانند این.

و چون ازین لفظها کرانه همی جستیم، گرانی حال همی آمد و نیز به شرح حاجت می بود؛ بل هر عبارتی از تازی کی اندرین کتاب موجودست عامی اُمی معنی آن به پنج روز نتواند^۱ دانستن؛ و نیز آنکس کی این قدر نداند، اگر ازین علم شریف بی بهره ماند، رواست و بیشتر عملها را مثال و میزان یاد کردم تا بر درستی عمل حجت بود و راه نمونی کند به آموختن؛ و از بهر آن به لفظ پارسی کردم چی اندرین نوع به تازی بسیار است و منجم را با لغت تازی دانستن بس شغلی نیست و دانستم کی اگر به پارسی نبود، بیشتر مردم را تمناً افتادی کی به پارسی بایستی تا فایده بیشتر حاصل آمدی و اگر کسی نقل کردی این کتاب را باطل شدی؛ وجه صواب آن دیدم کی هم برین گونه تمام گردانم؛ واللّٰه المعین.»

پی نوشتها:

۱. عُمری (عُمر + یاء مصدری): غافل و نادان بودن.

فردوسی می گوید:

هر آنکس که دارد روانش خرد جهان را به عُمری همی نسپرد

۲. در دستنوشته: سخنهای.

۳. در دستنوشته: نامهای.

۴. در دستنوشته: بتواند.

چهارم آنچه هر فصلی را چیزی بر و بندند از نامهای مخالف و رایجهای متفاوت و عملهای مشکل تا دل نفور شود و طبع خستگی یابد و اگر راه آسانی نماند خود آن هیچ بکار نیاید؛ و از همه طرفه تر آن است که چون کتابی به پارسی کنند گویند: از بهر آن بدین عبارت نهادیم تا آنکس کی تازی نداند بی بهره نماند. پس سخنهایی^۲ همی گویند دری ویژه مطلق کی از تازی دشوارترست و اگر به سخنهای متداول گوید، دانستن آسانتر بود و از همه گرانی حذر کرده و عیبی ندانم کی اندر تألیف سخن او آید؛ پس اگر مقصود سخن دری است روا بود، و ای سبحان الله اندرین علم چه بکارست! چی بحقیقت آن وقت نکت بر اختصار و عملهای آسان مفرد گردانید، چندان حاصل آید کی بهترین علمی؛ و از علمهای آسان مفرد گردانید، ادیان طب است و نجوم لکن اگر طبیبی سهوی کند، اندر خون یکی شود و اگر این سهو بر منجم افتد، هیچ زیان نیست؛ و اندک این علم با منفعت است و از اندکی آن گشتن و تباه گردانیدن است.

پس طریق و راه نمودن علم و عملی بر وجهی مختصر بر گرفتیم و لفظی مستعمل بکار آوردیم؛ چی خود نامهایی^۳ همی آید کی مستعمل شد است و طبع هر کس فرا پذیرفته چون وسط و مرکز و خاصه و تعدیل و اوج و ارتفاع و همچنین چون تشریق و تعزب و



از کارها میانه طلب

شجاعت بد آمد، اما میانه او چنان است که مرد بکوشد و مجهود بذل کند آن وقت که ببايد و آنجا که نباید و چندانکه باید. عقلا دانند که این نیک است. و همچنین یک طرف سخاوت تَبذیر است و قرآن مجید به نکوهش این طرف ناطق است، و دیگر طرفش بخل و خست است و شرع را در نکوهش این طرف مبالغتهاست. اما میانه سخاوت یعنی که آن وقت بخشد و آنجا بخشد که ببايد و آن را بخشد که ببايد و چنان بخشد که ببايد و چندان بخشد که ببايد، نیک است و دیگر چیزها را از این قیاس می باید کرد.

این مثل آنجا باید گفت که کسی را در کارها به اقتصاد و اعتدال خوانی و از دو طرف افراط و تفریط منع کنی چنانکه ارباب عقول پسندند.



مأخذ: [لطایف الامثال و طرایف الاقوال، ص ۷۸].

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا: بهترین کارها میانه اوست. پارسیان این مثل چنین گویند که: «از کارها میانه طلب».

و سید امام اسماعیل گرگانی کتابی کرده است به پارسی به شرح این مثل، و آن مثالها که در آن کتاب آورده است یکی این است که شجاعت را [که] کاری عظیم و سیرتی شریف است، دو طرف است و میانه، یک طرفش جنون و تهوور است و آن چنان باشد که یک تن مثلاً خویشتن به هزار مرد مبارز افکند تا کشته شود، عقلا دانند که این بد است، و دیگر طرفش جبن و بی حمیتی است و آن چنان باشد که اگر یک مرد پیش آید و خواهد که او را بکشد و مال و محارمش را ببرد، این مرد دفع نکند و به قدر طاقت نکوشد و از جبن و بی حمیتی تن در دهد تا کشته گردد و مال و محارمش را ببرد تا به دست بیگانه ای افتد. عقلا دانند که این هم بد است. پس هر دو طرف